

آن چه که به عنوان سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در زندان‌های تهران آمده، صرفاً خلاصه‌ای از آن همه جنایاتی است که در زندان‌های مختلف ایران صورت گرفته و ما برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب خلاصه‌ای از موارد دیگر سرکوب را در زندان‌های دیگر تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم بیان می‌کنیم.

اتاق‌های گاز: عنوان اتاق‌های کوچکی در زندان گوهردشت بود که هیچ منفذی نداشت، جز باریکه‌ای در زیر در که در موارد عادی قادر به تصفیه هوای سلول نبود. زندانیان زیادی را به عنوان تنبیهی به این اتاق منتقل می‌کردند که بعد از مدت کوتاهی به علت بالا رفتن میزان گاز کربنیک و عدم ورود هوا زندانیان به حالت اغما می‌افتادند. در مشهد و بعضی شهرهای دیگر هم وجود داشت. سلول‌های انفرادی گاز در زندان کارون در خوزستان که در تابستان گرمای هوا به بیش از ۵۰ درجه می‌رسید یکی از ابزار شکنجه و فشار برای درهم شکستن زندانی‌ها بود. آن‌ها را حتی برای دست‌شویی بیرون نمی‌بردند.

تاریک‌خانه‌های گوهردشت: که زندانیان همیشه در تاریکی مطلق به سر می‌بردند و به آن سگدانی می‌گفتند. از این گونه تاریک‌خانه‌ها در جاهای دیگر هم بود. از جمله در خوزستان که کابین حمام سالن شنا را به سلول تبدیل کرده بودند. اتاقی به اندازه قد یک آدم متوسط با سوراخ کوچکی نزدیک سقف که باریکه‌ای از نور مهتابی راهرو از آن به درون می‌تابید و اصلاً اتاق را روشن نمی‌کرد و زندانیان را ماه‌ها در این اتاق‌ها نگه می‌داشتند. بعد که به بیرون می‌آمدند مدت‌ها سر درد و سرگیجه و حالت تهوع داشتند.

کمد‌ها: نوعی سلول در اهواز بود که برای تحت فشار قراردادن زندانی مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این کمد‌های کوچک زندانی می‌بایست طوری می‌نشست که هیچ قسمت از بدن بیرون نباشد. که به دلیل کوچکی، کار مشکلی بود. زندانی مجبور بود شبانه‌روز را به طور نشسته بگذراند و تنها سه بار برای دست‌شویی از آن خارج می‌شد.

جنایاتی که رژیم در زندان شیراز برای سرکوب زندانی‌ها انجام داد. ابعادش چنان وحشتناک است که از جمع آن همه زندانی کسی سر به سلامت بیرون نیاورد که آنچه را که رژیم انجام داده بود برملا کند و توضیح دهد که چگونه

سکنت‌گه‌گران انسان‌ها را وامی‌دانستند مثل سگ زوزه بکشند و پارس کنند و لخت مثل حیوانات چهار دست و پا راه بروند. زنان را واداشتند از همدیگر رو بگیرند و با هم ممنوع‌الحرف باشند. یعنی هیچ‌کس حق صحبت با دیگری را نداشت. این فشارهای طاقت‌فرسا عده بیشماری را دچار اختلالات روانی کرد و عده‌ای کارشان به دیوانگی کشید. مطمئناً روزی جنایات رژیم در زندان عادل‌آباد شیراز که به عنوان تبعیدگاه سایر زندان‌های کشور هم مورد استفاده قرار می‌گرفت از پرده ابهام بیرون خواهد افتاد. همچنین وقایعی که در سایر زندان‌ها اتفاق افتاد زندان‌هایی به تعداد شهرها و روستاهای ایران.

وقایع سال ۶۷

از آغاز سال جدید، وقایعی که می‌گذشت، پر از رمز و راز بود. یک بار در فاصله چند روز همه را به دفتر رییس زندان می‌برند، وی در حالی که دو پهلو صحبت می‌کرد، نظرخواهی می‌نمود. آیا رژیم جمهوری اسلامی را قبول دارید؟ چه اتهامی دارید؟ و آیا گروهتان را قبول دارید؟ و تذکر می‌داد نگران نباشید جو دمکراتیک است و می‌توانید نظر خود را بدون وا همه بیان کنید. بعد از برگشت اولین گروه بازجویی‌شونده، حدس و گمان جان گرفت. اما با لاتفاق بر این نظر بودیم که حادثه‌ای در شرف وقوع است. به قول شاملو مرغ سکوت جوجه مرگی فجیع را به بیضه نشسته است.

بعد از آن، نظرخواهی‌های ادواری در داخل بند تکرار شد.

تابستان سال ۶۷ فرا رسیده بود. شکست‌های پی در پی رژیم در جنگ با عراق فضای عمومی را سنگین کرده بود. صبح یک روز گرم از بلندگو اعلام گردید که همه با حجاب در اتاق‌هایشان باشند، یک‌باره پاسداران دسته‌جمعی به بند آمدند. فضایی پر از رعب و وحشت بود. تنها تلویزیون بند را که در راهرو قرار داشت به خارج بند بردند. بعد از ظهر از روزنامه هم خبری نشد. اعلام کردند روزنامه نخواهید داشت و تا مدت نامعلومی ملاقات‌ها قطع است و نامه‌هایتان برای خانواده ارسال نخواهد شد. شب هنگام پاسداران به اتاق‌ها ریختند و شروع به نظرخواهی نمودند. سوالات تکراری همیشگی. پاسداران که

در مقابل دفاع علنی هواداران مجاهدین از این سازمان برای اولین بار مواجه شده بودند در حالی که از بند خارج می‌شدند پوزخند زنان می‌گفتند خواهیم دید.

زنگ خطر به صدا درآمده بود. فردای آن روز در هواخوری بند دختر مجاهدی به نام فرزانه که مدتی قبل از زندان اوین به کمیته مشترک ضدخرابکاری زمان شاه و بند سه‌هزار یا پایگاه توحید کنونی وارد هواخوری شد و گریه‌کنان خبر داد که دیده است پسرها در گروه‌های ده‌تایی در حالی که کیسه‌ای پلاستیکی محتوی چند تکه لباس در دست برای اعدام برده می‌شدند و بلافاصله به دفتر بند احضار شد. فهمیدیم آوردن او تنها برای رساندن خبر اعدام‌ها بود. هواخوری قطع شد. بند در تب و تاب وقایع بود. پاسداران مرتب به بند سر می‌کشیدند، موزیانه و لبخند زنان می‌گفتند نوبت شما هم فرا خواهد رسید.

وقتی اسامی اولین گروه از زندانیان مجاهد را خواندند و اعلام کردند که با کلیه وسایل آماده باشند. ابتدا سکوت و سپس هیاهو در بند حاکم شد. بدین طریق مجاهدین بند ما که ۳۳ نفر بودند در چند نوبت از بند برده شدند. هم‌چنین خبر رسید که مجاهدین بند توابعین و بند آزادی‌ها را هم که تقریباً ۱۲۰ نفر می‌شدند از بند خارج کرده‌اند. به زودی از طریق پاسداران به بند خبر رسید که همگی اعدام شده‌اند و معلوم شد تمام پاسداران و کارکنان زندان از مرد و زن می‌بایست در محل اعدام حضور می‌یافتند و در کشتار شرکت می‌کردند. خبر از شکنجه قبل از اعدام هم می‌رسد، همه منتظر فراخوانده شدن و اعدام بودند و وصیت‌نامه می‌نوشتند. وقتی زندانیان وابسته به گروه‌های چپ را که به حبس ابد محکوم شده بودند برای بازجویی خواستند دیگر توهمی برای زنده ماندن باقی نماند. زندانیان زن مرتب با چادر در حالی که روهایشان را گرفته بودند به بند می‌آمدند و این نشان می‌داد که مردان به بند خواهند آمد و این کار چندین بار در شب و روز تکرار می‌شد هدف این اعمال ایجاد جو رعب و وحشت بود. اما زندانیان که سال‌های دوران زندان همواره در بندهای ننبیهی سرکرده و مرگ را پیش رو داشتند، هراسی به دل راه نمی‌دادند. پاییز فرارسیده بود و همچنان بی‌خبری و انتظار حاکم بود که به یک باره در بند را باز کردند و

هواخوری برقرار گردید و اعلام نمودند ملاقات خواهید داشت. با برگشت اولین گروه ملاقاتی متوجه شدیم طی این مدت رژیم به چه جنایت وحشتناکی دست زده است. صدها زندانی سیاسی را با شکنجه‌های وحشیانه لت و پار کرده و به جوخه‌های اعدام یا چوبه‌های دار سپرده است.

شرح مختصری از برخی اشکال دیگر شکنجه

شکنجه در زندان‌های ایران شیوه‌ای رایج برای گرفتن اطلاعات و پس‌انگاز در هم شکستن، مسخ و تبدیل زندانی به موجودی غیر انسانی بوده و هست. گرچه شکنجه‌گران رژیم شاه در به‌کاربردن وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها شهره جهان بودند، اما شکنجه‌گران جمهوری اسلامی گوی سبقت را از آن‌ها ربودند. بدین نحو که برای درهم‌شکستن انقلابیون چنان اعمالی را مرتکب می‌شوند که حتی تصورش را نمی‌شود به‌خود راه داد. اما انجام این اعمال برای شکنجه‌گران و مزدوران سرمایه در سراسر جهان امری به راحتی آب خوردن است. چگونه می‌شود انسانی را مجبور کرد لخت شده به روی میله‌های سوزان آهنی بنشیند، یا چگونه می‌توان گروه گروه انسان را در کوره‌های آدم‌سوزی به خاکستر تبدیل کرد. گرچه دیدن و خواندن این صحنه‌ها بی‌نهایت زجرآور است ولی زجرآورتر از آن، نوشتن صحنه‌ها و مجسم کردن شکنجه‌هاست؛ مخصوصاً زمانی که آن‌ها را با پوست و گوشت خود لمس کرده باشی.

موجوداتی درنده‌تر از حیوانات وحشی، تشنه‌خون، به جان انسانی بی‌دفاع و اغلب دست و پابسته می‌افتند. با انواع و اقسام وسایل شکنجه او را به حال مرگ می‌اندازند یا از شدت شکنجه می‌کشند.

یکی از موارد شکنجه که بر روی بسیاری از زندانیان سیاسی ایران و در تمام زندان‌های ایران به کار رفته است کابل زدن بر کف پا و یا به قول شکنجه‌گران نه شکنجه که "تعزیر" اسلامی است. در اتاقی کوچک و نمود زبرپله‌های کمیته مشترک سابق در مرکز شهر تهران، در فضائی اندکی بزرگ‌تر از یک تخت شکنجه که به دلیل کمبود هوا به سختی می‌شود در آن تنفس کرد، پاهای زندانی را با طناب و زنجیر به پایین تخت می‌بندند با شدتی که پوست و گوشت

را می خراشد. دست‌ها را از بالای سر محکم کشیده با زنجیر می‌بندند چنان دردناک که حس می‌کنی دست‌ها در حال قطع شدن است. آن‌گاه پتویی به روی زندانی می‌اندازند. ضبط صوتی را که در گوشه‌ای قرار دارد با بالاترین شدت صدا روشن می‌کنند تا مانع از خروج صدای شلاق و احیاناً فریاد زندانی که بی‌اختیار و یا برای تخفیف درد است، گردد. بعد، دو سه نفر پاسدار با کابلی که پوشش لاستیکی انتهای آن کنده شده است و درحقیقت مفتولی مسی است به نوبت و با قدرت تمام به کف پای لخت زندانی می‌کوبند. زوزه کابل در صدای قرآن یا نوحه ضبط صوت گم می‌شود.

باید توضیح داد که کف پا حساس‌ترین نقطه بدن نسبت به مغز است و موقعی که ضربه‌ای به کف پا وارد می‌شود احساس می‌کنی ضربات بر مغزت فرود می‌آید و مغز به شدت تیر می‌کشد. جنایتکاران که به نفس زدن افتاده‌اند و عرق از سر و روی‌اشان می‌ریزد و چشمانشان به خون نشسته است و قهقهه می‌زنند، در فاصله‌های مختلف برای این‌که عکس‌العمل پاهای دردناک را در مقابل ضربات برانگیزند و هم‌چنین برای شکنجه بیشتر زندانی، با کف پوتین عاج مانندشان به کف پای شکنجه شده فشار وارد می‌آورند و یا اشیاء نوک تیز مانند خودکار بر کف پا می‌کشند، یا با کابل به روی انگشتان پا می‌کوبند و اگر بر روی دهان او نشسته‌اند که فریاد نزند به فاصله‌های کوتاه برمی‌خیرند تا زندانی از کرختی بیرون آمده یا احتمالاً خفه نشود. چون قصد ندارند شکار خود را به آسانی از دست بدهند.

در اثر ضربات وارده با کابل برپا، پاها ورم کرده و مانند بشکه‌ای بزرگ و کبود رنگ می‌شود آن‌ها برای افزودن بر شدت درد شکنجه در فاصله‌هایی زندانی را باز می‌کنند و وادارش می‌سازند با پاهائی که به شدت دردناک است، راه برود و یا بشین و پاشو انجام دهد. این حرکات با شماره انجام می‌گیرد ۱۰۰۰ بار ۲۰۰۰ بار و حتی بیشتر. این عمل دردناک برای کاستن از ورم پا و همچنین آزار بیشتر زندانی صورت می‌گیرد. همچنین با پوتین بر روی پاهای شکنجه شده می‌ایستند و فشار می‌دهند تا پا برای خوردن ضربات بعدی آماده شود. در همان مراحل اولیه کابل پوست و گوشت کف پا را می‌شکافد و درحالی‌که خون فواره می‌زند آن‌ها با کابل بر روی آن ضربه وارد می‌کنند.

پانسمان کردن پاهای نکه‌تکه سنده شکنجه‌آورتر از ضربات کابل است. کسانی که وظیفه پانسمان کردن را به عهده دارند از قساوت و سنگدلی چیزی از شکنجه‌گران کم ندارند. آن‌ها بی‌محابا با چاقو پاهای زخمی را می‌شکافتند، بدون استفاده از داروهای بی‌حس کننده با قیچی پوست و گوشت اویزان شده را می‌برند و به راحتی انگشتان سیاه شده را قطع می‌کنند. بعد، برای شستن خون و چرک از داروهای قوی که باعث التهاب بیشتر زخم می‌شود استفاده می‌کنند. شدت سوزش ناشی از ریختن این دارو بر روی زخم‌ها به حدی است که گوئی پای انسان را در ظرفی پر از آب جوش گذاشته‌اند. بخار از زخم‌ها بلند می‌شود. بلافاصله بعد از این پانسمان شکنجه‌آور، کابل زدن شروع می‌شود و این شکنجه، گاه شبانه‌روز ادامه می‌یابد و در مواردی به جان باختن شکنجه‌شونده می‌انجامد.

از شکنجه‌های بسیار رایج دیگر، استفاده از دست‌بند قیام است. که مچ دست‌ها از پشت به شکل ضربدر روی هم قرار می‌گیرد. بدین طریق که یک دست را از بالای سر در جهت مخالف و دست دیگر را از پشت به هم می‌رسانند و از قسمت مچ دست‌بند می‌زنند. آن‌گاه آن‌را به طنابی که از روی قرقه‌ای از سقف رد می‌شود می‌بندند. سر دیگر طناب را آن‌قدر می‌کشند تا مچ دست‌ها روی گردن قرار گیرد. در این حالت رگ‌های دست به شدت کشیده می‌شوند و درد وحشتناک و خارج از تحمل است. فشار دست‌ها سر را به پایین خم می‌کند و به روی سینه فشار می‌آورد. مهره‌های گردن از درد گوئی در حال جدا شدن است. به این طریق وقتی زندنی را اویزان می‌کنند در را قفل کرده به دنبال کار خود می‌روند. در اتاقی کوچک با هوای کم و دردی که سراسر بدن را خیس عرق می‌کند. گویی که در حمام سونا نشسته‌ای اما با لباس کامل اسلامی رویوش و شلوار و جادر و چشم‌بند. در تمام مدت اویزان بودن باید سعی کرد کمتر حرکت نمود چون با هر حرکت کوچک دست‌ها بیشتر کشیده می‌شود و به گردن فشار بیشتری وارد می‌شود و بر شدت درد افزوده می‌گردد. پاسداران به فواصل مختلف برمی‌گردند و برای ایجاد درد بیشتر جای دست‌ها را عوض می‌کنند. دست‌ها که برای مدتی به یک حالت مانده‌اند خشک و دردناک‌اند و زندانی خود قادر به حرکت آن‌ها نیست. شکنجه‌گران به طور ناگهانی و به

سرعت آنها را به حالت اول برمی گردانند به همان راحتی که چوب خشکی را می شکنند. اما برای شکنجه شونده بسیار دردناک است مثل اینکه با ساطور دستها را قطع کنند. بلافاصله بعد از این عمل جابجائی دستها، قیام کردن و آویزان نمودن انجام می گیرد. اما این بار با دست و گردن دردناک. شکنجه فوق طاقت است و گاه زندانی به حالت اغما و بی هوشی می افتد. آنها برای به هوش آوردن زندانی از ضربات کابل استفاده می کنند.

زمانی عمل قیام بدون آویزان کردن انجام می گیرد و زندانی را از شب تا صبح در یک اتاق در بسته رها می کنند.

از موارد دیگر شکنجه، زدن با کابل به کف دستهاست که با اولین ضربه رگها متورم و به شدت ملتهب می شوند و دردی طاقت فرسا توأم با سوزش شدید ایجاد می شود. گویی که دست را به شیای سوزان چسبانده باشی. این شکنجه در تمام طول مدت زندان رایج است و خاص دوران بازجوئی نیست.

زدن با کابل بر سر فرد شکنجه شده در تمام مراحل بازجوئی انجام می شود. که گاه مفتول سیمی کابل، سر را می شکافد و خون فواره می زند. از شیوه های دیگر، جلوگیری از خواب فرد شکنجه شده در مراحل بازجوئی است. آویزان کردن از میچ یا به شکل وارونه و یا از میچ دست برای ساعت های طولانی و یا حتی شبانه روزی شیوه های بسیار عادی در زندان جمهوری اسلامی است.

موارد شکنجه آنقدر وحشتناک بود که شکنجه شونده گاه برای رهایی از آن و عواقب غیرقابل پیش بینی اش کوشش می کردند هرچه زودتر بمیرند تا از این همه درد و رنج خلاصی یابند و داغی هم بر دل شکنجه گران بگذارند. به همین دلیل در فرصتهائی که دست می داد به خودکشی اقدام می کرده اند که در مواردی موفق بود. در یک مورد زندانی با عزمی راسخ آنقدر سرش را در یک کاسه آب ننگه می دارد که خفه می شود و در موردی دیگر زندانی ای که به دستشوئی برده می شود با شیلنگ دستشوئی آنقدر آب وارد روده خود می کند که روده می ترکد و کشته می شود. موارد بسیاری از دار زدن و خفه کردن خود با روسری یا زیرپوش هم بوده که موفق بوده است و موارد بسیاری که ناموفق بوده اند.

رژیم جمهوری اسلامی حسی در موقع اعدام هم دست از شکنجه برنمی‌داشت و دختران را قبل از اعدام با این توجیه که اگر دختر باکره اعدام شود به بهشت می‌رود، مورد تجاوز قرار می‌دادند. البته این امر برای شکنجه زندانی و اطفاء غرایز حیوانی خودشان انجام می‌گرفت.

تجاوز به زندانی در موارد دیگری هم برای شکنجه انجام می‌شد. از نمونه‌های بارز آن تجاوز جنسی به هنگام بازجوئی به زندانی نژاد قاسملو برادر زاده قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان بود که به عنوان گروگان دستگیر شد و مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفت. این عمل چنان برایش غیرقابل تحمل بود که به بیماری روانی مبتلا گردید و سال‌ها بعد که اندکی حالش بهتر شد و از زندان آزاد گردید با خودکشی به زندگی خود خاتمه داد.

مورد دیگر دختری بود که بعد از شکنجه، به وسیله یکی از مقامات مورد تجاوز قرار گرفت. وی وقتی این مساله را با پاسداران در میان گذاشت، به وی گفتند دچار خیالات شده و تهدیدش کردند که به خاطر تهمت به ارکان اسلام شلاق خواهد خورد. مورد دیگر دختر کم سن و سالی بود که بر اثر شکنجه‌ها ن عادل روانی‌اش را از دست داده بود وی را هر شب به بازجوئی می‌خواستند و در برزخ انتخاب بین شکنجه بدنی و تجاوز، چندین نفر او را مورد تجاوز قرار می‌دادند وی به هنگام غروب از شنیدن صدای بلندگو دچار تشنج می‌شد.

رژیم جمهوری اسلامی برای شکنجه بیشتر زندانیان از عواطف انسانی آن‌ها استفاده می‌کرد. کودکان را از مادران جدا می‌کردند. آن‌ها را به پاسداران یا توابع می‌سپردند. اعلام می‌کردند بچه را به خانواده‌ای حزب‌اللهی یا به یتیم‌خانه سپرده‌اند. برادران و خواهران را در حضور همدیگر مورد شکنجه و گاه تجاوز قرار می‌دادند. همین‌طور زن و شوهرها را در مقابل هم و فرزندان را در مقابل والدین، مادری تعریف می‌کرد به هنگامی که وی و پسرش را با هم و هم‌زمان شکنجه می‌کردند برای اینکه احتمالاً فریادش روی پسرش تأثیر منفی نگذارد بی‌صدا شکنجه‌ها را تحمل می‌کرد و صدائی هم از پسرش در نمی‌آمد. وقتی وی را از تخت باز کردند و خود را به بالای سر پسرش رساند با جسد وی مواجه شد.

اعدام‌های نمایشی شیوه دیگری از شکنجه بود. بدین طریق که حکم اعدام را به زندانی ابلاغ می‌کردند، وی را به محل اعدام می‌بردند، کنار دیوار قرار می‌دادند، دست‌هایش را می‌بستند و پس از خواندن آیه‌ای از قرآن فرمان شلیک می‌دادند. آن‌گاه به اطراف تیراندازی می‌کردند به نحوی که زندانی دچار توهم می‌شد که تیرخوده و در حال مردن است یا مدت‌ها در آن‌جا به حالت انتظار اعدام نگاهش می‌داشتند و سپس به سلول برمی‌گرداندند تا از وحشت مرگ، اقرار کند و اطلاعات لازم را بدهد.

در مورد دیگر از شکنجه، زندانی کارگری را در اهواز در حالی که یک دست‌اش را از پشت با طناب به دور بدنش بسته بودند، مجبورش کردند هفت شبانه‌روز در حالی که دست دیگرش به حالت خمیده روی پنجه پایش قرار داشت بایستد. به او سه بار در روز فقط برای دستشویی و غذا اجازه می‌دادند از این حالت خارج شود.

بسیاری از این شکنجه‌ها نه حتی برای گرفتن اطلاعات بلکه برای پذیرفتن مسایل غیرواقعی و توهین‌آمیز انجام می‌گرفت. مثلاً زندانی را یک ماه در اتاق گاز زندان اهواز با حرارت بالای ۵۰ درجه نگه داشتند تا به دروغ اعلام نماید که وقتی در خانه تیمی زندگی می‌کرد علاوه بر همسرش با سایر رفقای هم‌خانه دارای روابط جنسی بود.

نکته‌ای را لازم است در اینجا تذکر دهیم که موارد بسیاری دستگیری به اشتباه صورت می‌گرفت و فردی دیگر و حتی غیرسیاسی را به دلیل شباهت قیافه یا تشابه اسمی دستگیر می‌کردند و به شدت مورد شکنجه قرار می‌دادند. یک مورد از آن فردی بود که به جای مهتری حیدرزاده مرکزیت سازمان پیکار که بعدها دستگیر و تواب شد، دستگیر گردید؛ او را آن‌قدر شکنجه کردند که کلیه‌اش آسیب دید و کارش به دیالیز کشید، استخوان کتفش شکست و استخوان آرواره و فکش از جا در رفت. حتی بعد از پی بردن به اشتباه خود او را سال‌ها در زندان نگهداشتند چون می‌گفتند به هر حال برای آزادی باید مصاحبه نمایی.

در موردی دیگر دختری را به‌انه‌ام مجاهد بودن دستگیر کردند. وی را چنان شکنجه کرده بودند که مجاله شده بود و قدرت حرکت نداشت و برای حمل و

نقل او از پتو استفاده می‌کردند. برای ترساندن سایر زندانیان وی را با آن حال به بند عمومی که اتاق‌هایش مملو از زندانی‌های کم سن و سال بود، می‌آوردند. زندانیان که خودشان حتی جای کافی برای نشستن نداشتند، مجبور بودند جای بزرگی را به‌او اختصاص دهند چون نقطه سالمی در بدن نداشت. بعدها معلوم شد که وی را اشتباهی دستگیر کرده‌اند. موارد متعدد دیگری از انواع شکنجه از قبیل سوزاندن با سیگار، کشیدن اطوی داغ بر بدن، شکستن عمدی استخوان‌ها و ... وجود داشت که یا شکنجه‌شدگان به شهادت رسیده‌اند و اسرارش نهفته مانده و یا ما را بدان دسترسی نبوده است. این بخش را با گفته‌ای از روح‌الله بازجوی شعبه ۶ اوین به پایان می‌بریم که با افتخار برای ترساندن زندانی می‌گفت: "ما در این رژیم مار خورده‌ایم و افعی شده‌ایم."

تنبیهات در زندان

انفرادی

رایج‌ترین تنبیه در زندان زندگی انفرادی در سلول است. بدون هیچ‌گونه امکاناتی از ملاقات که مهم‌ترین مسئله برای زندانی و به خصوص خانواده‌اش است تا روزنامه، کتاب، رادیو و تلویزیون و حتی هیچ‌گونه وسیله‌ای برای نوشتن. از خرید مواد خوراکی و بهداشتی از فروشگاه زندان محروم می‌شوی و هم‌چنین از خرید میوه. در این دوران غذای روزانه‌ات را کاهش می‌دهند و گاهی برای فشار بیشتر از رفتن به دکتر و استفاده از دارو ممنوع هستی و معمولاً در روزهای اول و حتی یک ماه و دو ماه از داشتن مسواک و خمیردندان محروم هستی و تنها با یک دست لباس باید زندگی کنی و شانه‌ای نداری که سرت را شانه کنی و در درون سلول کاملاً منزوی هستی. تنها روزی سه بار نگهبان را به هنگام غذا دادن می‌دیدي و در دورانی هم بود که سکوت مطلق و مرگ‌آوری بر بند انفرادی که به اسم آسایشگاه در زندان اوین نام‌گذاری کرده بودند، حاکم می‌کردند. با کوچک‌ترین حرکتی مبنی بر ایجاد سر و صدا زندانی کتک

می خورد. حتی اگر صدای دمپایی اش بلند می شد. زندانیان به هنگام دادن غذا دیده نمی شد و تنها از دریچه هایی که بر در سلول نصب شده است، غذا داده می شد. علاوه بر این، در چنین هنگامی هم که نگهبان را نمی توانستی ببینی باید با چشم بند غذا را دریافت می کردی و اگر نگهبان را می دیدی کتک می خوردی. در مواردی که نگهبان در سلول را باز می کرد یا باید چشم بند می داشتی و یا رویت را به دیوار می کردی و زندانیان زیادی به خاطر این که نگهبان را دیده بودند به شدت کتک خورده بودند و یا شش ماه اضافه تر در زندان مانده بودند.

زندگی در سلول ها معمولاً طولانی مدت و گاهی یک سال و بیشتر ادامه داشت و زندانیان به علت نداشتن هوای کافی و استفاده نکردن از آفتاب به حالت نیمه فلج درمی آمدند و به علت کمی نور و کمی وسعت دید بینائی اشان صدمه می دید. نکته ای که لازم است در این جا به روی آن تأکید شود این است که فرستادن زندانی به سلول انفرادی نه صرفاً به دلیل رعایت نکردن مقررات بود بلکه تعداد زیادی از زندانیان را بارها و بارها و به طور طولانی مدت به این دلیل در سلول نگه می داشتند که شاید تحت فشار ماندن در سلول، شرایط به اصطلاح آزادی را بپذیرند. شرایط آزادی مصاحبه در جمع زندانیان در محلی به اسم حسینیه بود و حتی برای کسانی که هیچ گونه اتهامی نداشتند و مشکوک دستگیر می شدند این مصاحبه باید انجام می شد و گرنه سال ها باید در زندان می ماندند تا روزی که به قول خودشان جسد زندانی را از زندان خارج کنند. برای مثال تعداد بسیار زیادی از کسانی که محکومیت شان تمام شده بود در موج اعدام سال ۶۷ در گورهای دسته جمعی دفن شان کردند.

کم نبودند دختران کم سن و سالی که ماه ها و حتی سال ها به تنهایی در سلول های انفرادی نگهداری می شدند و ای کاش فقط تنها ماندن در سلول بود. آن ها به شیوه های مختلف آن ها را تحت فشار قرار می دادند. مثلاً دختر شانزده ساله ای را که به طور انفرادی در سلول نگه داشته بودند توسط یکی از نگهبانان زن دچار عدم تعادل شده بود. زندانبان زن که خصوصیتی شبیه مردها داشت به طور مرتب در سلول دختر کم سن و سال و تنها را باز می کرد و با حرکاتی غیرعادی و مشمنزکننده باعث ترس و وحشت دختر نوجوان می شد که او را به

مرحله جنون کشاند. دختر ۱۶ ساله دیگری را به مدت ۱۴ ماه در سلول انفرادی نگه داشتند. برای پذیرش شرایط آزادی مرتب مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت و خبرهایی دروغ مبنی بر بریدن دوستانش که آنها هم در سلول‌های دیگر بودند به او می‌دادند. نیمه شب در سلول را باز و آنها را وحشت‌زده از خواب بیدار می‌کردند.

در دورانی که تنبیه انفرادی را می‌گذرانیدی، تنبیهات دیگری هم باید متحمل می‌شدی. به طور مثال یکی از زندانیان را به دلیل این که در سلول سرود خوانده بود مدت چهار روز دست‌هایش را دست‌بند زدند و با کمک زنجیر به شویاز داخل سلول که از لوله‌های بسیار قطور آب گرم تشکیل می‌شد بسته بودند. در اثر این عمل وحشیانه دست‌های او آسیب جدی دید و هنوز هم دستانش دردناک است و به راحتی قادر به کار با آنها نیست.

قطع داروی زندانی از جمله موارد تنبیه بود. از جمله آنسولین یک بیمار دیابتی را به عنوان تنبیه‌اش که حاضر به قبول شرایط آزادی نبود، بارها به مدت یک یا دو روز قطع می‌کردند. زندانی دیگری را به دلیل تماس گرفتن با سلول بغلی خود در راهرو بند در مقابل چشم دیگر زندانیانی که در سلول بودند، ۶۰ ضربه شلاق زدند.

هم‌سلولی کردن زندانی با یک زندانی روانی برای تحت فشار قرار دادن هرچه بیشتر او در دوران گذران انفرادی کاری عادی بود کسانی که تحت شرایط سخت زندان و یا شکنجه‌های وحشیانه تعادلشان را از دست داده بودند به عنوان ابزار فشار و شکنجه روحی سایر زندانیان به خصوص در سلول به کار می‌گرفتند. زندانی از دو نظر تحت فشار بود. یکی وضع رقت‌انگیز و رنج‌آور دیوانه‌ای که با او هم‌سلول بود و از این که می‌دید چگونه انسانی قربانی شکنجه‌های این رژیم شده است زجر می‌کشید، و از طرفی خود روانی که تعادلش را از دست داده بود مانع خواب و آرامش زندانی در تمام طول شب و روز بود. حتی بعضی از آنها به زندانی حمله کرده و زندانی را مجروح کرده بودند. برای نمونه، فرزانه عمویی تحت شکنجه‌های وحشیانه، و همچنین شوک‌های بی‌رویه که برای درمان او داده بودند کاملاً تعادلش را از دست داده بود. به طوری که قادر نبودند در بند از او نگه‌داری کنند و در سلول بود. او را در مقاطع مختلف با زندانیان سیاسی

بسیاری همسلولی کرده بودند که برای همه آنها بزرگ‌ترین شکنجه روحی به حساب می‌آمد. به خصوص که به دلیل استفاده نکردن از دارو کاملاً غیرقابل تحمل و غیرقابل کنترل بود.

گاهی اوقات هم با روانی‌هایی همسلول می‌کردند که کاملاً آرام و بی‌آزار بودند و به دلیل این که حاضر به خوردن غذا نبودند بی‌حال هم‌چون لخته‌ای گوشت در گوشه‌ای از سلول افتاده بودند. دیدن آنها به شکلی دیگر شکنجه‌آور بود. مهم‌تر از همه غذا نخوردن آنها و جثه ضعیف و زردشان و نگاه‌های بی‌روح و افسرده‌شان زجرآور بود. آنها به دلیل این که از حمام رفتن و شستشوی خودشان خودداری می‌کردند، بوی مشمئزکننده‌ای می‌دادند. به خصوص در فضای کوچک سلول و به دلیل کمبود هوا تنفس چنین هوایی به شدت تهوع‌آور و آزاردهنده بود. یکی از این گونه دیوانه‌های بی‌آزار زنی بود به اسم ناهید که به دلیل اینکه همسرش را زیرشکنجه کشته بودند و خودش شکنجه شده بود، مقاومتش را به شدت از دست داده بود نه غذا می‌خورد، نه حمام می‌رفت و نه حاضر بود به ملاقات برود. خودش و تمام وسایلش شیش زده بود. به خاطر این که او را به زور به حمام می‌بردند و یا سلولش را تمیز می‌کردند و او مقاومت می‌کرد، بارها کتک خورده بود. یک مورد آن‌چنان از فشاری که برای فرستادن او به هواخوری به او می‌آوردند، تحریک شد که آنها را جانی خطاب کرد. مسئول بند، زنی هم‌چون حیوان به اسم اکبری، با مشت و لگد به او حمله کرد و موهای او را گرفته و سرش را به دیوار می‌کوبید.

زندگی در اتاق‌های دربسته به دلیل نماز نخواندن

یکی از متداول‌ترین تنبیهات در زندان تنبیه دسته‌جمعی زندانیان در سلول بزرگی به اسم اتاق دربسته است. آن هم نه صرفاً به دلیل این که آنها شورش کرده‌اند، بلکه فقط به دلیل اینکه نماز نمی‌خواندند. از اوایل سال ۶۳ به مرور کلیه زندانیانی که نماز نمی‌خواندند، به بندی که به بند دربسته معروف شد، در بند یک اوین منتقل کردند. آنها را در اتاق‌هایی ۳×۴ که درهایشان بسته بود قرار دادند. تعداد زندانیان این اتاق‌های دربسته بین ۲۵-۳۵ نفر با تمام

وسایلشان بود. پنجره‌های این اتاق‌ها رنگ و با جوش محکم بسته شده بود. تنها پنجره‌ای نزدیک سقف و به طور نیمه باز برای ورود و خروج هوا بود. روزها سه یا چهار وعده هر اتاق به نوبت باز می‌شد و زندانیان را به دست‌شویی می‌بردند.

بهانه جلادان، نماز نخواندن آن‌ها و نجس به حساب آوردنشان بود. ولی در اصل دو هدف داشتند. اولاً جمع‌آوری زندانیانی که سرموضعی به حساب می‌آمدند و ممکن بود روی سایر زندانیان که تازه به بند می‌آوردند و یا منفعل بودند تأثیر بگذارند. دوم این که با نگهداری آن‌ها در اتاق‌های در بسته هرچه بیشتر تحت فشارشان قرار دهند. چون دیگر تواب‌ها در این مورد کارآیی چندانی نداشتند. به خصوص که زندانیان در مقابلشان به دفاع می‌پرداختند.

جلادان برای اذیت کردن زندانیان اتاق‌های در بسته هر روز برنامه جدید پیاده می‌کردند. بارها به دلیل این که به هنگام دیر شدن نوبت دست‌شویی و یا مریض بودن یک زندانی، آن‌ها در زده بودند، تلویزیون و روزنامه را قطع کرده بودند و یا از وعده دست‌شویی‌ها کم کرده بودند. در سال ۶۵ که زندانیان در زیرزمین معروف بند ۲۰۹ در بسته بودند، زندانیان قزل حصار را هم به دلیل این که حاضر نبودند چادر سیاه سر کنند، به این بند آوردند و در بین این زندانیان تقسیم کردند. اتاق‌ها مملو از جمعیت بود و جای خواب و نشستن نبود. زندانیان قزل حصار که خودشان ماه‌ها در حال تنبیه به سر می‌بردند و از هواخوری، روزنامه و کتاب، تلویزیون، فروشگاه، میوه، رفتن به بهرداری و حتی ملاقات ممنوع بودند و تعداد زیادی از آن‌ها به خوردن کابل حتی بیشتر از ۱۰۰ ضربه محکوم شده بودند، برای فشار هرچه بیشتر به آن‌ها به زندان اوین منتقل شدند.

در بند ۲۰۹ برای فشار بیشتر بر آن‌ها تعدادی از زنانی را که متهم به فحشا بودند با آن‌ها هم‌اتاقی کردند. این عده شامل یک بانو فحشا به رهبری یکی از ملایان به اسم احسان‌بخش دستگیر شده بودند و چون دادگاه ویژه روحانیت در اوین بود، این عده را هم به اوین آورده بودند.

با ورود این زنان به اتاق‌های در بسته که زندانیان سیاسی زن در آن‌ها به سر می‌بردند، از جانب زندانیان سیاسی اعلام اعتصاب غذا شد. دلیل اصلی آن این بود که زندانیان سیاسی می‌گفتند: زندانی سیاسی دارای یک هویت مشخص

است که از نظر فکر و ایدئولوژی با رژیم مخالف است و رژیم با اختلاط زندانیان سیاسی با عادی می‌خواهد این هویت را مخدوش و به افکار داخلی و خارجی نشان دهد که زندانی سیاسی ندارد. بعد از ۱۷ روز اعتصاب غذا زندانیان عادی یکی از اتاق‌ها را جمع کردند ولی در یکی از اتاق‌ها در حالی که بعضی از آن‌ها نزدیک ۵۰ روز اعتصاب غذا بودند، رژیم توجهی به این مسئله نکرد و آن‌ها را که حالشان به شدت وخیم و رو به مرگ بود، به بهداری منتقل کردند، به این شرط که بپذیرند چادر سیاه سر کنند. اگرچه رژیم از بودن عادی‌ها در بند زندانیان سیاسی وحشت داشت و به آن‌ها سفارش می‌کردند که زندانیان سیاسی چپ نجس هستند و شما حق ندارید با آن‌ها حرف بزنید و تهدیدشان می‌کردند که در صورت تماس با آن‌ها مجازات خواهید شد.

قوانین ضد انسانی به عنوان تنبیه

زندانیان سر موضعی را به بند منفعلین و توابع‌ها می‌بردند و هیچ‌کس حق نداشت با آن‌ها صحبت کند. زندانیانی که نماز نمی‌خواندند، در بند به اتاق‌ها راهشان نمی‌دادند و آن‌ها در راهرو بند زندگی می‌کردند که به بچه‌های کوچک معروف بودند. حتی توالت و حمامشان جدا بود و نمی‌گذاشتند به ظرف غذای بند دست بزنند.

در ماه رمضان دو وعده غذا بیشتر داده نمی‌شد. حتی به کسانی که مذهبی و یا مسلمان نبودند و حتی بچه‌هایی که در زندان به سر می‌بردند تمام طول روز را باید گرسنه می‌ماندند. البته مسئله ندادن غذای ظهر در ماه رمضان از جمله موارد درگیری بین زندانیان غیرمذهبی و جلادان زندان بودند که در تمام طول دوران زندان وجود داشته که به تنبیه آن‌ها منجر می‌شده است. مجبور کردن زندانیان به انجام کارهایی از قبیل نظافت راهروهای بند، آوردن غذای بند و مواد فروشگاه و میوه که از جمله مسایلی بودند که به تنبیه و کتک خوردن زندانیان منجر می‌شد. در سال ۶۶ زندانیان سر موضعی به اعتراض به این مسئله به تحریم و اعتصاب غذا به مدت دو هفته دست زدند.

این بخش از مسایل زندان بازگویی خاطرات رفیقی است که به طور تنگاتنگ آنها را لمس کرده است.

زندگی با زندانیان عادی

نگهداری زندانیان سیاسی با زندانیان عادی به منظور مخدوش کردن هویت زندانی سیاسی و همچنین تحت فشار قرار دادن آنها از سنن کشورهای به اصطلاح دموکراتیک است. رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی به تبعیت از اربابان خود از این شیوه استفاده می‌کردند، یعنی زندانیان سیاسی را برای تنبیه به بند زندانیان عادی می‌بردند و زندانیان عادی را وادار می‌کردند که آنها را اذیت کنند. البته هر دو رژیم از این عمل سودی نمی‌بردند. چون پس از چند روز زندگی زندانی سیاسی با عادی‌ها مورد احترام و اعتماد آنها قرار می‌گرفت. رژیم جمهوری اسلامی در اوایل گشایش مجدد زندان‌ها به میراث‌داری از شاه جلاد، زندانیان سیاسی را برای تنبیه به زندان قصر که زندانیان عادی در آن جا نگهداری می‌شدند، می‌برد. ولی از آنجایی که زندانیان عادی نه تنها حاضر به آزار آنها نبودند، بلکه شدیداً تحت تأثیر ارزش‌هایشان قرار می‌گرفتند و احترام فوق‌العاده برایشان قایل می‌شدند؛ این مسئله باعث وحشت رژیم شده و این کار را ادامه نداد. با کشتار سال ۶۷ در زندان‌های ایران و سرکوب و تصفیه خونین زندانیان سیاسی، زندان اوین تقریباً خالی شد و رژیم شروع به آوردن زندانیان عادی به زندان اوین نمود ولی زندانیان سیاسی را در اتاق‌های جداگانه نگه‌می‌داشت. چون از بودن آنها با هم شدیداً وحشت داشت. زندگی پر از درد و رنج آنها بزرگترین شکنجه برای زندانیان سیاسی بود. تماس با زندانیان سیاسی برای عادی‌ها ممنوع بود و در صورت ایجاد رابطه تنبیه می‌شدند. دیدن این قربانیان رژیم، واقعاً دردناک و زجرآور بود. زنان پیر و دختر بچه‌هایی که برای حمل و نقل مواد مخدر و همچنین فروش از آنها استفاده کرده بودند و منجر به دستگیری‌اشان شده بود. بچه‌های کوچکی که به همراه مادرانشان به زندان می‌آمدند و حتی بعضی از آنها معتاد به تریاک بودند. دختران کم سن و

سالی که به دلیل فقر دست به دزدی زده و یا از شدت فقر به دام باندهای فحشا گرفتار شده بودند. زنانی که متهم به زنا بودند و انتظار روزی که باید سنگسار شوند را می کشیدند و همچنین زنانی که به جرم قتل باید قصاص می شدند و محکوم به مرگ بودند. اینها فقط مشتی از خروار بود که شبانه روز شاهد آن بودی و از این که قادر به کمکی به آنها نیستی باید زجری مضاعف را تحمل کنی.

سال ۶۸ به دلیل تماس با اتاق عادی‌ها برای تنبیه به سلول برده شدم و به عنوان تنبیه مضاعف به سلولی که نزدیک ۱۳ نفر در آن به سر می بردند، تقریباً کمی از سلول‌های دیگر بزرگتر بود. این گونه زندگی تنگاتنگ هم برای زندانیان عادی فشار بود. به این دلیل که آنها را تهدید می کردند حق هیچ گونه تماسی را با زندانی سیاسی ندارید و هیچ چیز از آنها نباید قبول کنید. از آنجایی که این گونه برخوردها برای آنها غیرعادی و غیرقابل قبول بود به شدت اذیت می شدند و از طرفی زندگی رقت‌بار آنها برای زندانی سیاسی بسیار عذاب‌آور بود. اکثر آنها زنانی بودند که به عنوان زناکاری دستگیر شده و وحشت از سنگسار شدن یک لحظه آنها را آرام نمی گذاشت. گریه‌ها و التماس‌هایی که می کردند، از هر نوع شکنجه‌ای بدتر بود. انسان آرزو می کرد ای کاش به جای همه آنها کشته می شد و آنها از این شرایط دردناک راحت می شدند. هیچ چیز آنها را آرام نمی کرد. تمام مدت شبانه روز گریه می کردند و ضجه می زدند. با وجود این که از قرص آرام‌بخش استفاده می کردند ولی آرام نداشتند و از شدت گریه فریاد می کشیدند. نگهبانان مدام آنها را تهدید می کردند که سرو صدا نکنند. در آن شرایط انسان دائماً گودالی را در پیش روی خود می دید که آن زنان در حالی که سنگ به طرفشان پرتاب می شود، با چشمانی از حدقه درآمده به هر طرف می دونند و برای بیرون آمدن از آن گودال مرگبار راه نجات می جویند. آنها اگرچه شدیداً به زندگی وابسته بودند و حاضر به مرگ نبودند، ولی آرزو می کردند به جای مرگ زجرآور با سنگ، دارشان بزنند. واقعاً درد و وحشتی که دائماً در چهره‌شان برای چنین مرگ شکنجه‌آوری نقش بسته بود برای هیچ کس قابل توصیف نیست. انسان فکر می کرد که آنها هر آن از شدت وحشت نقش زمین خواهند شد.

زندگی در بند عادی‌ها دورانی دردناک و فوق‌طیقت بود. شبانه‌روز تماشاگر رنج و تحقیر انسان‌هایی که قربانی یک سیستم وحشی و جنایتکار بوده و هستند باید می‌بودی صدای گریه و نوام با درد معتادانی که تازه دستگیر شده بودند و به علت نرسیدن مواد به آن‌ها از شدت درد به خود می‌پیچیدند. برای یک دانه قرص آرام‌بخش التماس می‌کردند. وجود دختران کم‌سن و سال ۹ ساله، ۱۰ ساله و ... که به‌علت معتاد بودن و یا فروش مواد مخدر به دلیل فقر خانواده به حبس و جریمه پولی سنگین محکوم شده بودند، دردناک‌ترین صحنه‌هاست. دختران کم‌سن و سالی که به دلیل فقر به دام باندهای فحشا افتاده بودند، کم نبوده و نیستند. دردناک‌تر از همه مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتن زنان زندانی عادی در زندان به عنوان صیغه زندان‌بانان بود که از روی ترس و یا برای استفاده از ملاقات طولانی‌تر و یا رفتن به مرخصی یک هفته‌ای به این حقارت تن می‌دادند.

غذای ناچیز زندان و پایین بودن کیفیت آن از جمله مسایلی بود که همیشه به دعوا و کتک‌کاری بین آن‌ها منجر می‌شد. آن‌ها چون نمی‌توانستند مستقیماً با زندانبان بر سر کمی غذا و جای و حتی نان درگیر شوند بر سر تقسیم آن‌ها در بند کارشان به فحش‌های زشت به همدیگر و حتی کتک‌کاری منجر می‌شد. یک بار یکی از زندانبانان، زندانی دیگری را که مقداری از کشمش‌های کشمش پلو را جمع کرده و خورده بود، مورد حمله قرار داد و با دندان‌هایش یک تکه گوشت از ران او را کند و من احساس می‌کنم هنوز آن صحنه را جلو چشمم می‌بینم. مورد دیگر یک زندانی به دلیل این که زندانی دیگری تکه گوشتی را که در غذایش بود برداشته بود، شیشه‌ای را چنان پرتاب کرد که مچ دستش را شکست.

تحقیر زندانبان عادی توسط زندانبانان به دلیل فحشا، مواد مخدر، قتل و دزدی بطور مستمر انجام می‌گرفت. استفاده از آن‌ها در کارگاه‌های تولیدی دایر شده در زندان به خصوص کارگاه‌های قالی‌بافی با مزدی بسیار ناچیز که اکثراً پرداخت نمی‌شد. در حقیقت قالی‌های گران‌قیمت با بیگاری زندانبان وارد بازار می‌شود و زندانبان یا به دلیل ترس و یا گرفتن مرخصی یک هفته‌ای و یا طولانی‌تر کردن ملاقات تن به این بیگاری می‌دهند. این بیگاری، پول‌های

کلانی را وارد جیب ایجادکنندگان این کارگاه‌ها که از سردمداران رژیم هستند، می‌کنند.

فروش مواد مخدر و به خصوص قرص‌هایی که اعتیادآور است با قیمت گران و فروش سیگار که برای زنان ممنوع است با قیمت بسیار گران که توسط زندانبانان به‌طور مخفیانه رواج دارد، منبع درآمدی کلان است.

قرض دادن پول به زندانیان و گرفتن بهره زیاد از آن‌ها و خرید طلاهای آن‌ها سود فراوانی را به جیب مسئولان زندان سرازیر می‌کند، به‌خصوص که خرید قرص‌های مخدر و خرید مواد غذایی احتیاج به پول دارد. به‌دلیل کیفیت و کمیت بد غذای زندان، تعداد زیادی از آن‌ها با خرید انواع و اقسام غذاهایی که قیمتی زیاد دارد، سود فراوانی را نصیب زندانبانان کرده و می‌کند.

بزرگ‌ترین سرگرمی زندانیان عادی هم جنس بازی است و به شکل یک اپیدمی حتی بین زندانیان کم سن و سال زندان درآمده است. به‌خاطر این مسئله مرتب کابل می‌خورند و به سلول انفرادی می‌روند.

زندانیان روانی با بقیه زندگی می‌کنند و همیشه باعث زحمت بقیه می‌شوند که زندانبانان آن‌ها را به شופازهای راهرو زنجیر می‌کنند. بیماران مبتلا به بیماری صرع یکی دیگر از مشکلات بقیه هستند، چون باید مدام مواظبشان باشند که در دست‌شویی و یا حمام دچار غش نشوند و بیفتند، که خطر زخمی شدن و یا حتی مرگ برای آن‌ها وجود دارد.

زندانیان از رفتن به اتاق‌های یکدیگر ممنوع هستند و در صورت تکرار آن تنبیه می‌شوند. تلویزیون از ساعت ۱۰ شب باید خاموش شده و زندانیان باید در جایشان دراز بکشند و بخوابند. در صورت رعایت نکردن این موارد تنبیهاتی مثل بسته شدن در اتاق‌ها، قطع جای، قطع ملاقات و فرستادن به سلول در موردشان اجرا می‌شود. ورزش صبحگاهی اجباریست و همه باید ساعت ۶/۵ صبح در هواخوری حاضر باشند و جالب این است که ورزش آن‌ها شامل دعا خواندن برای مسئولان رژیم است که کسانی که در آن موقع صبح در هواخوری حاضر نمی‌شوند شامل تنبیهات در بالا ذکر شده می‌شوند. ورزش پس از خواندن دعا خاتمه می‌یابد، در کوتاه‌تر از چند دقیقه.

رژیم برای ایجاد رعب و وحشت در بین همه آنها کسانی را که برای تنبیه دستبند می‌زد، در راهرو بند نگه می‌داشت و یا کسانی که شامل تنبیه به وسیله کابل می‌شدند، در هواخوری بند جلو چشم همه او را می‌بستند و وحشیانه کابل می‌زدند.

یکی از شکنجه‌آورترین صحنه‌ها در بند عادی‌ها شب‌ها زمانی بود که از بلندگوهای بند اسامی کسانی که فردا پنج صبح باید با کلیه وسایل آماده باشند، خوانده می‌شد. همه می‌دانستند که اسم یا اسامی خواندن شده برای صبح به آن زودی برای اجرای حکم اعدام و یا به اصطلاح قصاص و یا سنگسار است. ترس و وحشتی مرگبار همه را فرا می‌گیرد. ضجه و زاری برای هم بندیشان و هم برای خودشان که در انتظار نوبتند، شروع می‌شود. صحنه‌ایست بسیار دردناک و طاقت‌فرسا تا صبح کسی نمی‌تواند بخوابد و زندانی محکوم به مرگ رنگ باخته و با چشمانی وحشت‌زده و نالان، لحظات طاقت‌فرسایی را می‌گذراند. فردای آن روز هنوز هوا تاریک است که بلندگوها اسامی شب گذشته را تکرار می‌کنند. کسی که برای اعدام باید برود قبل از باز شدن در آهنین و سنگین بند با دیگر هم‌بندهایش در جلو میله‌های در بند در حالی که نفس‌ها را در سینه حبس کرده‌اند، لحظات فرارسیدن مرگ را شماره می‌کنند. زمانی که آنها از میله‌های در، نگهبانان را که بر سر پله‌ها برای بازکردن در ظاهر می‌شود می‌بینند وحشت‌شان صدچندان می‌شود. آن وقت تازه می‌فهمند چه سرنوشت دردناکی در انتظار هم‌بندی و خودشان است.

در زندان‌های جمهوری اسلامی حتی برای عادی‌ها هم همه چیز توأم با شکنجه و زجر است. حتی موقعی که می‌خواهند آزاد شوند. در موقع آزادی دو نوع جریمه باید بپردازند یکی خوردن کامل تا نزدیک ۱۰۰ ضربه و یکی هم پرداخت جریمه نقدی. وقتی که زمان آزادی‌اشان فرا می‌رسد تمام مدت به این می‌اندیشند که چگونه باید ضربات دردناک کابل را تحمل کنند. آیا زیر فشار این ضربات زنده خواهند ماند؟ پرداخت جریمه نقدی به خصوص جریمه‌های کلان یکی از مشکلات زندانیان عادی و منبع درآمد کلانی برای رژیم ایران است که گاهی به چندین میلیون می‌رسد و کسانی که نتوانند این جریمه‌های سنگین را بپردازند باید سال‌های طولانی به جای جریمه در زندان بمانند.

یکی دیگر از راه‌های ایجاد ترس و وحشت در زندانیان عادی، اعدام محکومین به اعدام در مقابل چشمان وحشت‌زده بقیه زندانیان است. زندانیان معتادی که در محله جمشید یکی از محلات فقیرنشین تهران در یک یورش رژیم به آنجا دستگیر شده بودند، تعریف می‌کردند که سحرگاه وقتی که همه در خواب بودند نیروهای سرکوب رژیم به محله جمشید حمله و اکثریت اهالی محل را با زور اسلحه بیدار و به زندان منتقل کردند. اکثرشان زنان و مردان معتادی بودند که به بهانه قاچاقچی بودن آنها تعداد زیادی از آنها را در مقابل چشمان حیرت‌زده دیگران در زندان گوهردشت دار زدند. و تعداد زیادی از آنها را به شدت شکنجه کردند. زن معتادی که با کمر خمیده راه می‌رفت و در محله جمشید زندگی می‌کرد، در این یورش دستگیر و به شدت شکنجه شده بود. مهره‌های کمرش به دلیل اینکه بازجویی صندلی‌اش را بر روی کمر او قرار می‌داد و مشغول خوردن صبحانه می‌شد، به شدت آسیب دیده بود و نمی‌توانست به راحتی راه برود و همیشه از درد کمر رنج می‌برد.

موارد شکنجه‌ای که در اداره آگاهی برای اقرار گرفتن از زندانیان عادی به کار گرفته می‌شد، به اختصار شرح داده می‌شود:

جوجه کباب کردن: شدیدترین نوع شکنجه‌ای است که اجرا می‌شود بدین شکل که انسان را روی یک میله آن چنان می‌بندند که مثل یک حلقه به دور میله در می‌آید. سپس در حالی که میله به شدت به چرخش درمی‌آید با کمک یک کابل به انسانی که دور میله به چرخش در آمده است می‌زنند.

نگه داشتن در برف: در زمستان زندانیان عادی را بر روی برف قرار می‌دهند و پاهایشان را با برف می‌پوشانند. دختر هجده ساله‌ای متهم به دزدی بود، به دلیل اینکه ساعت‌های طولانی پاهایش را در برف گذاشته بودند از درد شدید پا شب‌ها نمی‌توانست بخوابد.

قرار دادن در تایر ماشین: شیوه دیگر شکنجه، قرار دادن در یک تایر ماشین و چرخاندن او در حالی که با باتوم برقی به سر و تن او که در حال چرخش است می‌زنند که در اثر عمل چرخش دچار سرگیجه شدید می‌شوند. بریدن گوشت بدن با اهر یکی دیگر از موارد شکنجه هست.

احکام جنایتکارانه جمهوری اسلامی در مورد زندانیان عادی

۱- حکم قسامه برای اثبات جرم به کار می‌رود. یعنی اگر از طریق شکنجه نتوانند جرمی را ثابت کنند، اگر کسی ۴۰ بار قسم بخورد که دیده که آن شخص جرم را مرتکب شده آن جرم اثبات شده است. مثلاً در مورد زنی که متهم به قتل همسرش بود چون نتوانسته بودند ثابت کنند که او همسرش را به قتل رسانده است، یکی از افراد فامیل شوهر او قسم خورده بود که او دیده است که زن، شوهرش را کشته است. از حکم قسامه به راحتی در محکوم کردن افراد استفاده می‌شود.

لزوم جلب رضایت شخص شاکی در اجرای احکام اعدام و یا عدم اجرای آن کسانی که متهم به قتل هستند و باید حکم اعدام در مورد آنها اجرا شود، اگر شاکی قاتل حاضر به بخشیدن قاتل باشد او از مرگ نجات پیدا می‌کند و اگر او را نبخشد او را اعدام می‌کنند.



شیوه‌های مختلف برای بر هم زدن تعادل روانی

رژیم ایران برای ایجاد اختلال در سیستم عصبی و نهایتاً به دیوانگی کشاندن زندانی سیاسی آن‌ها را مدت‌های طولانی در سلول‌های انفرادی در محیطی با سکوت مطلق و عدم برخورد با دیگران و بدون دریافت هیچ‌گونه خبری از بیرون و بدون روزنامه، رادیو و تلویزیون و حتی هیچ‌گونه کاغذ و وسیله‌ای برای نوشتن که بتوانی حداقل افکارت را یادداشت کنی، نگه می‌داشت و مواردی هم بود که زندانی را از تمام آن چه گفته شده محروم می‌کرد و حتی برای بازجویی هم بازجو به ساختمان انفرادی می‌آمد که زندانی به هیچ‌وجه با محیط اطراف رابطه‌ای نگیرد. ولی گاه به جای سکوت مطلق با ایجاد سروصداهای غیرعادی و بسیار بلند و طولانی مدت سعی می‌کردند در مغز زندانی آن چنان هیاهویی به پا کنند که نتواند بر روی هیچ چیز متمرکز شود. در این‌جا به طور مختصر شرایط زندگی یک سال زندگی در انفرادی یکی از زندانیان سیاسی را که رژیم برای بر هم زدن تعادل روانی‌اش تلاش کرد، شرح داده خواهد شد.

این زندانی که مدت ده سال زندانش را عموماً در سلول‌های انفرادی گذرانده بود این بار کاملاً با شرایط جدیدی از انفرادی روبرو بود. از همه چیز محروم بود و فقط برای حمام هفته‌ای یک بار از سلول بیرونش می‌آوردند و گاهی هم دو هفته و یا بیشتر از حمام خبری نبود. تنها با کسانی تماس داشت که خودشان دچار عدم تعادل بودند. زندانیان عادی را به طور متناوب یک و یا دو هفته دو نفر، سه نفر و حتی بیشتر به سلول او که به سختی گنجایش زندگی دو نفر را داشت می‌آوردند. تمام مدت روز و شب تا نیمه شب آن چنان بلند حرف می‌زدند که انسان فکر می‌کرد مشغول فریاد زدن هستند. صحبت‌هایشان تشکیل می‌شد از فحش‌های بسیار زشت و رکیک و توصیف صحنه‌های مشمئزکننده روابطشان با مردهای مختلف و فاحشه‌گری. این صحبت‌ها آن قدر زننده و کثیف بودند که انسان از توصیفشان عاجز می‌شود. قضای سلول از گفتگوهای دیوانه‌وار آن‌ها چنان پر از سر و صدا و هیاهو می‌شد که به سختی می‌توانستی فکرت را بر روی مسائل دیگر متمرکز کنی. این

صحنه‌ها چند ساعتی از شب که می‌خوابیدند تمام و بلافاصله بعد از بیداری‌شان شروع می‌شد و این برنامه گاهی بیشتر از دو هفته طول می‌کشید. چون مأموریت این عده تمام می‌شد زندانی را چند روز تنها می‌گذاشتند ولی این بار جای خالی آن‌ها را با ایجاد سروصدای بیرونی به وسیله دستگاه‌های مختلف و یا فحش‌های رکبک و مشتمزکننده از سلول‌های بالا که مردان را نگه می‌داشتند و شاید هم توسط پاسداران مرد بیان می‌شد و حتی از طریق لوله دستشویی آن چنان حرف‌های زشتی با صدایی بسیار بلند به زبان آورده می‌شد که انسان آرزو می‌کرد ای کاش گوش‌هایش کر بود و نمی‌شنید. آن‌ها برای فشار هرچه بیشتر بر اعصاب زندانی بچه‌هایشان را وادار می‌کردند که به گریه‌های مصنوعی بلند و دیوانه‌وار پشت در سلول زندانی بپردازد و شب‌ها با کوبیدن بر در سلول در هنگام خواب و با بازکردن در سلول و یا دریچه سلول و پرسش‌هایی که چقدر حکم داری و سنوالاتی که زندانی به فکر بازجویی فردا بیافتد او را بیدار می‌کردند. در سلول را با سر و صدا باز و بسته می‌کردند و می‌رفتند. تمام تلاش آن‌ها این بود که نگذارند او با آرامش بخوابد تا در خوابش اختلال ایجاد شود. بعد از چند روز و یا یک هفته و ایجاد سر و صدای شدید از بیرون سلول دوباره نوبت عادی‌های روانی می‌شد. این بار به جای استفاده گروهی از عادی‌های روانی از یک نفر از آن‌ها به تنهایی استفاده می‌شد که او خودش به تنهایی قادر بود وظیفه گروهی همه آن‌ها را انجام دهد.

معمولاً افرادی انتخاب می‌شدند که شرورترین و نامتعادل‌ترین زندانیان عادی بودند. از جمله آن‌ها یک زندانی بود که از نظر فیزیولوژیکی دو جنسه بود و مدام لخت می‌شد و بسیار ناآرام بود. به ظاهر هنگامی که لخت می‌شد مردان را برای کنترل او به سلول می‌آوردند. مردان در حالی که با کابل به دنبال او که لخت بود وارد سلول زندانی می‌شدند. با کابلشان به بدن کاملاً لخت او ضربه می‌زدند از دیدن چنین صحنه ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی انسان به شدت تمرکزش را از دست می‌دهد و نمی‌تواند عکس‌العمل مناسب را انجام دهد. مردان زن لخت را به شدت با کابل می‌زدند که لباسش را بیوشد. بعد از خروج مردان از اتاق از پشت در مردان مرتب دریچه سلول را باز می‌کنند و او را که به شدت مشغول فریاد کشیدن و فحش‌های زننده است، بیش‌تر تحریک می‌کنند

که فضای سلول از جیغ‌های وحشتناکش و فحش‌های زننده پر کند. بعد از رفتن مردان او با کمک شانه و لیوان و مشست و لگد به در فلزی سلول می‌کوبد که آن‌چنان صدای وحشتناکی تولید می‌کند که انسان فکر می‌کند در معدنی قرار گرفته است که در آن مشغول انفجار هستند و دائماً مغزش پر از سروصدای ناشی از انفجارات دینامیت است. تمام روز و مدتی از نیمه شب کار او سروصدا و فحش دادن و به در سلول کوبیدن است و این کار چند روز ادامه دارد. بعد از چند روز او را به سلولی نزدیک سلول زندانی می‌برند و این بار این وظیفه را خارج از سلول انجام می‌دهد و بر مغز و اعصاب زندانی مورد نظر فشار می‌آورند. دوباره بعد از چند روز ایجاد صداهای خارج از سلول یک روانی جدید را وارد سلول می‌کنند. او بلافاصله بعد از ورود با کمک لیوان و بشقاب با شدت به در فلزی سلول می‌کوبد و فحش‌های زننده می‌دهد. سپس به عنوان این که می‌خواهد خودکشی کند بشقابی را بر می‌دارد و به شدت به شیشه پنجره سلول پرتاب می‌کند و این کار را هر بار با شدت هرچه تمام‌تر در حالی که فریاد می‌زند و فحش می‌دهد، ادامه می‌دهد. این بار نگرانی برای خطر جانی که زندانی عادی را تهدید می‌کند فشار عصبی را تشدید می‌کند ولی زندانی روانی که شدیداً تهییج شده است، قابل کنترل نیست زندانبانان پشت در سلول کشیک می‌دهند تا از شکنجه روانی زندانی سیاسی هرچه بیش‌تر لذت ببرند و هیچ‌گونه اقدامی نمی‌کنند. کار این روانی تا یک هفته هم‌چنان ادامه دارد و هر وقت از این کار خسته می‌شود مقداری پول فلزی را بر روی در فلزی توالت سلول می‌ریزد و با شدت هرچه تمام‌تر بر روی در فلزی توالت می‌زند تا پول‌ها با سروصدای شدید بر روی در توالت بخورند ضرباتی که از این طریق در فضای کوچک سلول ایجاد می‌شود، مثل چکشی می‌ماند که بر روی مغز کوبیده می‌شود.

پس از یک هفته این روانی خارج می‌شود و بلافاصله روانی دیگری جای او را می‌گیرد. در حالی که با مقدار زیادی قرص می‌خواهد خودش را بکشد. لحظاتی بعد تصمیم می‌گیرد با شیشه خودش را بکشد که این کارها توأم با سروصدا و کوبیدن در سلول است. این صحنه فوق‌العاده هول‌انگیز و نگران‌کننده است و وحشت این که او با خوردن قرص و یا بریدن رگش با کمک شیشه جانش را به خطر بیندازد؛ فشار عصبی وحشتناکی به انسان وارد می‌کند. به طوری که انسان

آرزوی مرگ خودش را می‌کند که شاهد مرگ کسی دیگر نباشد. این صحنه‌های شبانه‌روزی آن چنان دلخراش است که خورد و خوراک خواب و آرام را از انسان سلب می‌کند. اگرچه آن‌ها عمداً فرصت خوابیدن و آرامش را به تو نمی‌دهند این صحنه‌ها با عادی‌های روانی به اشکال گوناگون و مداوماً انجام می‌شود و تعطیل‌ناپذیر است. این‌بار چند روانی دیگر به این روانی اضافه می‌شود که دسته جمعی تصمیم به خودکشی می‌گیرند و این بار که تعدادشان زیاد است دیگر قادر نیستی از خودکشی آن‌ها جلوگیری کنی. وحشت از این‌که در کارشان موفق شوند آن چنان تحت فشارت قرار می‌دهد که آرزو می‌کنی هرچه زودتر تو را ببرند و بکشند. آن‌ها که دائم تهدید می‌کنند جسدت از این زندان خارج می‌شود و آرزوی بیرون رفتن از این‌جا را به گور خواهی برد ای کاش هرچه زودتر تو را بکشند تا از شکنجه شبانه‌روزی نجات پیدا کنی. بعد از دو هفته دلهره‌آور آن‌ها را می‌برند و زنی آشفته و پریشان را به درون سلول هدایت می‌کنند او به محض ورود به سلول به طور سوزناک و دردآوری با صدایی بلند و فریاد مانند گریه و زاری را آغاز می‌کند. نوحه‌های مضمّن‌کننده می‌خواند و از خوردن غذا امتناع می‌کند. او به ظاهر برای بچه‌اش که در جبهه کشته شده است، ناله و زاری می‌کند و آن چنان فضای کوچک سلول را به حالت رقت‌باری متأثر می‌کند که انسان به طور کلی تمرکزش را از دست می‌دهد گریه و زاری او دایمی و تنها چند ساعتی در شب که خوابیده است آرام است ولی به علت فشارهای عصبی که طی شبانه‌روز تو را تحت فشار قرار داده است، قادر نیستی همان چند ساعت را با آرامش بخوابی و با خواب‌های وحشتناکی از خواب می‌پری. مثلاً خواب می‌بینی با چنگکی که لاشه گوسفندان را به آن می‌آویزند تو را می‌خواهند اعدام کنند و یا قسمتی از بدنت را بریده‌اند که خون آن قطع نمی‌شود. یک سال تمام این صحنه‌های شکنجه‌آور ادامه دارد و تکمیل کننده آن‌ها آوردن دادیار به فاصله‌های مختلف و بازجویی و بحث بر سر عقایدت و تهدیدت به اعدام و دست‌بند زدن به خاطر این‌که برایت گزارش داده‌اند.

البته در طول این یک سال به این همه قناعت نمی‌کنند و اعمال دیگری نیز برای هرچه بیشتر اذیت کردن زندانی انجام می‌شود. مثلاً گازهای بسیار بد بو وارد سلول می‌کنند که چشم و بینی را به شدت تحریک می‌کند. در حالی که به

خاطر فشار عصبی اشتهای غذا خوردن نداری آن‌ها برای تشدید هرچه بیشتر بی‌اشتهایی در غذایت دارو می‌ریزند و از وحشت این‌که ممکن است این داروها در سیستم عصبی تو اختلال ایجاد کند، اصلاً قادر به خوردن غذا نیستی. حتی نمی‌توانی بخوابی، از زیر در سلولت آن قدر آب وارد سلول می‌کنند که تمام وسایلت خیس می‌شود و حتی جایی برای ایستادن نداری.

در این دوران سخت و طولانی تنها هوشیاری و تمرکز اعصاب فوق‌العاده‌ای را می‌طلبید که بتوانی بر اعصاب مسلط شوی و کارت به دیوانگی و عدم تعادل نکشد.

جمع‌بندی

خانم‌ها، آقایان، آن‌چه که شنیدید شمه‌ای بسیار مختصر از جنایاتی بود که در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی انجام شد و کماکان انجام می‌شود. اما آنچه را که نمی‌شود نادیده گرفت رابطه مستقیم این جنایات و اثرات زیان‌باری است که بر تک‌تک زندانیان و خانواده‌هایشان به جا مانده است و چون شکنجه‌ای دائمی همواره بر اعصاب آن‌ها فشار می‌آورد. زندانیان سال‌ها پس از رهائی هنوز در خواب بارها تعقیب، دستگیر، بازجویی، شکنجه، زندانی و اعدام می‌گردند و در بیداری در وطن خود دائماً تحت نظر قرار دارند و نقشه نابودیشان کشیده می‌شود. و در غربت علاوه بر رنج دوری از عزیزان در خطر تروریسم رژیم قرار دارند.

کودک‌انی که به هنگام دستگیری مادرشان مدتی را در زندان گذرانده‌اند، شرایط زندان و دیدن شکنجه‌ها چنان تأثیر وحشتناکی بر آنان گذاشته است که بعضی از آن‌ها با وجودی که اکنون حدود ده سال دارند هنوز نمی‌توانند خود را با محیط مدرسه و اجتماع وفق دهند و از جدا شدن از مادرانشان وحشت دارند و با این‌که تحت نظر روان‌پزشک هستند هنوز بهبود نیافته‌اند.

زندانیانی که تحت شکنجه و یا شرایط زندان تعادل روانی خود را از دست داده‌اند نه تنها بهبود نیافتند، بلکه باعث زجر و آزار ممتد خانواده‌هایشان هستند و مجبورند با مخارج سنگین در آسایشگاه‌های روانی بستریشان نمایند و

یا به علت نداشتن توان مالی در خانه آن‌ها را نگه‌داری کنند و یا تحویل بیمارستان‌ها بدهند.

پدران و مادرانی که سال‌های طولانی با تحمل رنج فراوان هر ۱۵ روز یک بار راه‌های پرخطر را به امید دیدار جگرگوشگان خود پیمودند و حاصل امروزشان چشم‌های دائم به اشک نشسته، امیدهای بر باد رفته، رنج دوری از عزیزانی که به خاطرشان حتی حاضر نبودند یک ملاقات را از دست بدهند، و یا اگر فرزندی جان سالم بدر برده از زندان را فراری دادند دائماً تحت فشار رژیم هستند.

امیدواریم آنچه را که شنیدید، اگر باور دارید، چشم فرو نیندید و به فراموشی نسپارید. بدانگونه که دیگران می‌کنند. پای بر سیل خون در ایران می‌گذارند و ایران را کشوری امن اعلام می‌کنند تا دستشان برای حمایت نکردن و پناه ندادن به همان زندانیانی که سال‌ها تحت آزار و شکنجه رژیم جمهوری اسلامی بودند و امروز با همه عشقشان به مردم، مجبور به ترک میهن شده‌اند تا از تعقیب و آزار رژیم رها گردند باز باشد.

وقتی با رژیمی که پایه‌های حکومتش بر خون کارگران و زحمتکشان و روشنفکران استوار است. شیوه دیالوگ انتقادی پیش گرفته می‌شود. رژیمی که چند ماهی پس از استقرار حکومتش کشتار را آغاز کرد. خلق‌های کرد، بلوچ، ترکمن و عرب را به خاک و خون کشید. کارگران را اعدام کرد و به زندان انداخت، دانشگاه‌ها را به قتلگاه دانشجویان تبدیل کرد و به خیال خود اندیشه را با اسلحه نابود کند. دانش‌آموزان کم سن و سال را دسته دسته به جوخه‌های اعدام سپرد. پدران و مادران را به همراه فرزندان‌شان دستگیر، شکنجه و زندانی نمود. زنان حامله را شکنجه و اعدام کرد. دهقانان را در جای جای ایران به دلیل احقاق حق از خان‌ها و مصادره زمین‌ها، سرکوب کرد و به زندان انداخت. به وسیله مزدورانش در ملاء عام در خیابان‌ها به صورت زنان تیغ کشید، اسید پاشید و شکم زنان حامله را با چاقو درید. به عنوان مبارزه با مواد مخدر (در حالی که خودشان واردکننده و صادرکننده‌اش هستند) ده‌ها و صدها معتاد را به عنوان قاچاقچی بین‌المللی به دار آویخت. زنان را به بهانه زناکاری به وضع فجیعی در ملاء عام با سنگسار کشت. انسان‌هایی را به دلیل اختلاف مذهبی یا

تعلق خاطر داشتن به مذاهبی دیگر به جوخه‌های مرگ سپرد. کشور را ویران و گورستان‌ها را آباد کرد.

این جنایات به اشکال مختلف کماکان ادامه دارد و کوچک‌ترین مخالفت را با تعقیب و زندان و گلوله پاسخ می‌دهد. بی‌شک سیاست دیالوگ انتقادی با جنایتکاران پاداشی است برای تیزتر کردن ساطور قصابی رژیم و همچنین فرصتی است برای شرکای جنایات رژیم که امروز به عنوان قهرمانان دموکراسی و بشردوستی آفریاد کشتند. ●



بی‌نویس:

متن سخنرانی ارائه شده توسط سه تن از زندانیان سیاسی زن در سمینار برلین، ترجمه آلمانی مقاله در:

-Ein kurzer Bericht über die Lage in den Gefängnissen im Iran, IRAN-
REPORT, Nr. 5, Frühjahr 1998

Bita

